

گفتارهایی درباره‌ی

سیاست

و

توسعه‌ی فرهنگی ۲

در گفتار پیشین اندکی با معنای سیاست فرهنگی آشنایی یافتیم هرچند که هنوز باید نکته‌ها و مطالب بسیار در این حوزه طرح شود تا آشنایی ما از ژرفای بالنسبه قابل قبولی برخوردار گردد.

در این جا و در آغاز خوب است به یک جنبه‌ی مهم از این بحث توجه دهیم و آن را، دست کم، از دیدگاه خود روشن گردانیم تا در آینده بتوانیم از برخی از ابهامها بکاهیم. این جنبه‌ی به اصطلاح مهم این است که سیاست فرهنگی در اساس سیاستی است ملی. یعنی سیاستی است که یک کشور خاص در پیش می‌گیرد و می‌کوشد در قلمرو سیاسی و فرهنگی خود آن را جا بیندازد. طبیعی است که هر سیاست ملی‌ای به حوزه‌ی پیرامونی خود و اصولاً پیوندهای خود در جهان دلبستگی‌هایی دارد و بی‌تردید خواهان تأثیرگذاری بر رویدادهایی است که فراسوی مرزهایش جریان می‌یابد و شکل می‌گیرد. وقتی سخن از یک سیاست ملی فرهنگی می‌رود ممکن است برخی تصور کنند که چنین سیاستی الزاماً محدود و محصور است به کشوری معین که هیچ علاقه‌ای به خارج از محدوده‌ی خود ندارد. برخی نیز فکر می‌کنند که یک سیاست ملی تنها هنگامی به محدوده‌ی بیرونی خود نگاه می‌افکند که بخواهد بر آن چیره شود یا آن را از میان بردارد. چنین سیاستی را عظمت‌طلبانه می‌نامند و آن را می‌نکوهند. حقیقت این است که داوریهایی چنین کلی با واقعیت تطبیق نمی‌کند.

یک سیاست ملی به خصوص یک سیاست ملی فرهنگی به چند علت می‌تواند به حوزه‌ی پیرامونی خود علاقه‌ نشان دهد و فراتر از آن احساس دلبستگی پایدار داشته باشد. گاه ممکن است این دلبستگی با واحدهای فرهنگی همجوار تجلی بیابد و گاه ممکن است در کشش به واحدهای فرهنگی دورتر از مرزها جلوه‌ گر شود. مثلاً اگر کشوری چون ایران را در نظر بگیریم می‌بینیم که این کشور به سبب مرزهای طبیعی و تحمیلی در طول تاریخ پیوندهای فرهنگی ژرفی با کشورهای همجوار خود دارد که هم به شکل جماعات فرهنگی معین رخ می‌کند و هم به صورت حوزه‌ی فرهنگی گسترده‌ای. ایران هم با کردان در عراق و ترکیه و... پیوستگی دارد و هم با شیعیان در این کشورها و هم با حوزه‌ی زبان و فرهنگ فارسی و ایرانی از افغانستان گرفته به بالا. اینها را ما علائق پیوسته می‌نامیم. اما وقتی از دلبستگی ایران به گروههای ایرانی در آمریکا و اروپا صحبت می‌کنیم یا علاقه‌ی ایران به سرنوشت فارسی‌زبانان در چین یا شیعیان و مسلمانان در آسیای دور و در آفریقا و... این را علاقه‌های ایران و دلبستگیهای این کشور به حوزه‌های دورتر از مرزهایش می‌شناسیم که به هر حال به نوبه‌ی خود از اهمیت برخوردارند. این علاقه می‌تواند حتی به صورت میل به یادگیری یا نمونه‌برداری از فرهنگی غیرخویشاوند تجلی کند. مانند تمایل ایرانیان به غرب در انقلاب مشروطیت یا گسیل فرزندان خود به اروپا، هرچند گاه غلوآمیز، به دانش‌اندوزی در آن خطه.

خلاصه آن که فرهنگ ملی، فرهنگی محصور و تنگ نظرانه نیست یا درست‌تر آن که بگوییم نباید باشد. شما مثال دیگری را در نظر بیاورید. یک کشور آمریکای لاتین از چند جهت وابسته است. یکی به کشورهای آمریکای لاتین. دوم به سرزمین مادر که در هیأت اسپانیا یا پرتغال تظاهر می‌کند. سوم به حوزه‌ی مسیحیت که حوزه‌ی فرهنگی بسیار گسترده‌تری است. و بالاخره به کشور - قاره‌ی ایالات متحده‌ی آمریکا که نقشی سرنوشت‌ساز در امور آمریکای لاتین بازی می‌کند. وابستگیهای دیگرش جنبه‌ی عام و در همان حال فرعی دارند که از آنها در این جا حرف نمی‌زنیم. ما در این جا اشاره‌ی خود را به این جنبه از سیاست ملی فرهنگی به پایان می‌بریم و در گفتاری دیگر آن را مستقلاً طرح می‌کنیم.

منظورمان نخست این بود که نشان دهیم سیاست فرهنگی همواره سیاستی است ملی که نظام فرهنگی و سیاسی یک کشور آن را طراحی می‌کند و به اجرا در می‌آورد و دوم قصدمان این بود که بگوییم سیاست ملی فرهنگی نه الزاماً باید تنگ نظرانه طراحی شود و نه آن که الزاماً سیاستی است عظمت‌طلبانه. سیاست ملی فرهنگی را مانند هر سیاست دیگری می‌توان واقع‌بینانه طراحی کرد یا تخیلی یا به گونه‌های دیگر که به همه‌ی آنها به موقع خواهیم پرداخت.

حال که گفتیم سیاست فرهنگی در اساس دارای خصلتی است ملی خوب است در این جا این نکته را نیز بیفزاییم که بسته به ساختار سیاسی هر کشور ممکن است خرده‌فرهنگها، گروهها

و سازمانهای سیاسی نیز دارای سیاستهای فرهنگی خاص خود باشند که در بخشهایی با سیاست ملی فرهنگی همخوانی داشته باشد، از اساس در تضاد با آن قرار بگیرد یا یکسره به صورت بازتاب همان سیاست ملی در گوشه‌ای یا در حوزه‌ای از کشور تجلی پیدا کند. در این باب نیز جداگانه نگاه می‌اندازیم. فعلاً ما با مسائل مربوط به سیاست فرهنگی دولت، یعنی نظام سیاسی سرو کار داریم که در وجود قدرت حاکم تجلی می‌یابد.

مطالعه‌ی سیاست ملی فرهنگی ایجاب می‌کند که ما به شناسایی نمایشها و هدفهای دستگاه‌های حکومت بپردازیم، طرحهایی را که این دستگاهها به اجرا در می‌آورند مشخص و تجزیه و تحلیل کنیم و شیوه‌ی به اجرا درآمدن این طرحها و دگرگونیهای را که در آنها روی می‌دهد بررسی کنیم.

در بررسی علمی هر سیاست فرهنگی‌ای باید به دو عامل که مکمل یکدیگر نیز هستند توجه کرد. نخست آن که ما باید ببینیم عنصرهای سازنده‌ی یک سیاست فرهنگی چیست: یعنی غایتها و هدفها، ابزار و منابع به کار گرفته‌شده و نوع فعالیت‌های به کار بسته‌شده. در مرحله‌ی بعد باید بکشیم ثمرها و بازده‌ها را بسنجیم و ببینیم سیاست‌های به کار بسته شده چه نتیجه‌هایی به بار آورده است. این نوع از پژوهش به اصطلاح پژوهش پسینی است یعنی که پس از به کار بسته شدن سیاستها به سنجش اثرهای برآمده از این سیاستها علاقه نشان می‌دهد. در ضمن در همین جا پژوهشگر باید بکوشد بفهمد که در میان دگرگونیها و تغییرهای پدیدار شده کدام یک حاصل سیاست‌های به اجرا درآمده‌اند و کدام یک منشاء بیرونی دارند. این نوع از پژوهش که دربرگیرنده‌ی دو جنبه‌ی کیفی و کمی است از نظر روش‌شناسی بفرنج و پیچیده است به خصوص که باید در نظر داشت که این دو مرحله در عمل آن گونه که در حوزه‌ی نظری دیدیم از هم جدا نیستند. در آینده از این موضوع و از روش‌شناسی سخن خواهیم گفت.

در آغاز هنگامی که مباحثی زیر عنوان سیاست فرهنگی عنوان می‌گشت منظور توسعه‌ی فعالیت‌های فرهنگی و هنری به معنای متعارف آن بود. بعد به مسئله‌ی هویت فرهنگی و سرانجام به مسئله‌ی فرهنگ توسعه توجه شد. مسائل مربوط به حوزه‌ی نخست را می‌توان به دست یک یا چند دستگاه سپرد و از آنها انتظار داشت که برنامه‌ها و طرحهای درازمدت یا کوتاه مدت تهیه کنند و به اجرا درآورند. اما آن چه مربوط به هویت فرهنگی یا فرهنگ توسعه می‌شود چیزی است که باید به عنوان جوهر سیاست‌های ملی یک کشور درآید و در همه‌ی فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی بازتاب پیدا کند تا تحقق آنها در یک دوره‌ی زمانی درازمدت امکان‌پذیر شود. نکته‌ای که باید در این جا افزود این است که سیاست ملی فرهنگی یک کشور در واقع سیاستی است جامع که نه تنها همه‌ی حوزه‌های یادشده را در بر می‌گیرد بلکه ناظر به حفظ تمامیت یک فرهنگ ملی است و در مورد کشورهایی چون ایران که عمل و اثر فرهنگی گسترده‌تری، فراسوی

مرزهای سیاسی کنونی‌شان، داشته‌اند به مسائل مهمی چون پاسداری از یک حوزه فرهنگی باستانی و پویا توجه می‌کند. به همین خاطر سیاست ملی فرهنگی جوهر اساسی تمامی سیاست ملی ما باید باشد و سیاست‌گذاری کشور باید زمینه‌هایی فراهم آورد تا حوزه‌ی یادشده بتواند در جهان پیچیده‌ی کنونی با برخورداری از امنیت فرهنگی به حیات خود به گونه‌ای آفریننده، خلاق و پویا ادامه بدهد.

به هر حال برای آن که بتوان به بررسی علمی و مشخصی راجع به سیاست فرهنگی دست زد لازم می‌آید که حوزه و محدوده‌ی این سیاست را مشخص ساخت و روشن ساخت که چه چیزهایی مستقیم به حوزه‌ی این سیاست ارتباط پیدا می‌کنند و چه چیزهایی جنبه‌ی مشترک یا به اصطلاح میان‌رشته‌ای دارند و چه چیزهایی بر اثر فعالیت‌هایی که در رشته‌های دیگر صورت می‌گیرد بر سیاست فرهنگی تأثیر می‌گذارد. روشن ساختن محدوده‌ی بررسی، کار آسانی نیست هم به سبب طبیعت موضوع و هم به خصوص در کشورهایی چون ایران که هنوز بسیاری از فعالیت‌ها دارای حوزه‌ی اداری و سازمانی مشخصی نیستند و حتی قانونگذاری توانسته از تداخل و تکرار بکاهد و مرزهای قانونی استواری برقرار سازد این جریان دشوارتر می‌شود. حتی کشورهای اروپایی هم که در این زمینه بیشتر تجربه دارند و به هر حال با مرزبندی‌های اداری روشن‌تری به فعالیت می‌پردازند در این حوزه از تداخل و تکرار مصون نمانده‌اند. گاهی وقتها نه تنها میان وزارتخانه‌های فرهنگ و امور اجتماعی تداخل و رقابت صورت می‌گیرد و بر سر دست زدن به فعالیتی یا تعریف میدانی از فعالیت‌ها اختلاف و رقابت پدیدار می‌گردد بلکه تداخل و دوباره کاری میان دستگاه‌های فرهنگی و وزارت خارجه که به نوعی خود را مسئول کلیه امور فراسوی مرزها می‌داند به آسانی مشاهده می‌شود. از این رو تعریف حوزه‌ی سیاست فرهنگی اغلب با دشواری روبه‌رو می‌شود. تنها راه این است که با پژوهش و بررسی مداوم همواره حوزه‌ی پژوهش را روشن ساخت، به بحث گذاشت و دوباره به مرزبندی دست زد. در همین حال نباید از یاد برد که حتی هنگامی که توانسته‌ایم مرزهای موضوعی حوزه‌ی سیاست فرهنگی را مشخص کنیم باز باید بر اثر تحول رویدادهای ملی و جهانی و به ویژه بر اثر تکامل تکنولوژی، نرمش به خرج داد و پذیرای موضوعهای تازه شد تا میدان پژوهش علمی سیاست فرهنگی دستخوش وجود و واقع‌گریزی نشود.

در این جا یک معضل روش‌شناختی پدیدار می‌گردد. وقتی که ما می‌گوییم سیاست فرهنگی سیاستی است ملی، در عمل به معنای آن خواهد بود که این سیاست از کشوری به کشور دیگر تغییر می‌یابد و در هر کشوری با توجه به شرایط آن کشور شکل می‌گیرد. در این حالت آیا باز می‌توان از علمی بودن پژوهش‌های مرتبط با سیاست فرهنگی سخن گفت؟ آیا موضوعی که از حوزه‌ای به حوزه‌ای دیگر تغییر می‌یابد می‌تواند مبنای یک رشته‌ی علمی یا دست کم

تشکیل دهنده‌ی بخشی از این رشته‌ی علمی بشود؟

در واقع همه‌ی حوزه‌های علوم انسانی با مسائل مشابهی دست به گریباندند. وقتی ما صحبت از سیاست می‌کنیم البته به موضوعها و مسائل نظری کلی توجه داریم ولی در عمل همواره سیاست چیزی است مشخص که در جایی مشخص یعنی کشوری معین تحقق می‌یابد. در حوزه‌ی جامعه‌شناسی نیز وضع به همین سان است. ما هم بحثهای نظری کلی داریم و هم در عمل پژوهش با جامعه‌ای خاص سروکار پیدا می‌کنیم. در موضوع سیاست فرهنگی نیز با همین موقعیت روبه‌رو هستیم. گرچه همواره از سیاست فرهنگی به عنوان یک موضوع علمی سخن می‌گوییم که در واقع از نظر ما بخشی از رشته‌ی جامع فرهنگ‌شناسی را می‌سازد و در مجموع این گفتارها قصد داریم به آن دست پیدا کنیم، ولی در حوزه‌ی پژوهش و در عمل همواره با سیاست فرهنگی معینی رو به رو هستیم که در جایی معین به واقعیت پیوسته است. امکان دارد که این سیاست آثار برون مرزی و جهانی هم بیابد اما این گسترش ناقص سخن ما نیست.

به هر حال از این میانی نظری که بگذریم هر تحلیل‌گری باید بتواند برای درک معنای یک سیاست حکومتی در زمینه‌ی فرهنگ، ابزار و وسایل خاصی پیدا کند و در همان حال با بهره‌گیری از روش‌شناسی خاصی اجزاء یک سیاست فرهنگی را بشکافد و از راه این تجزیه به درک معنای هر جزء و سپس کل این سیاست دست پیدا کند. مثلاً در گزارشی درباره‌ی سیاست فرهنگی در فرانسه می‌خوانیم که یک تحلیل‌گر می‌تواند سیاست یک حکومت خاص را در حوزه‌ی فرهنگ به بخشهای گوناگون تقسیم کند و هر بخش را موضوع بررسی جداگانه‌ای قرار بدهد: نمایش، موسیقی، باله، ادبیات، هنرهای تجسمی، معماری، سینما، خلاقیت‌های رادیویی و تلویزیونی و جز آن. طبیعی است که ناروشن بودن مرزهای رشته‌های هنری و تکامل تکنیک تقسیم‌بندیهای سنتی را بر هم می‌زند.

بخش‌بندی دیگری که امکان دارد این است که اقدامها و دخالت‌های دولت را در ارتباط با هدف‌های اساسی سیاست فرهنگی مورد بررسی قرار داد مانند حفظ میراث، حمایت از هنرمندان خلاق، آموزش حرفه‌ای هنرمندان، اشاعه‌ی فعالیتهای فرهنگی برای عموم مردم، توسعه‌ی مبادلات فرهنگی بین‌المللی، پژوهش و حوزه‌هایی مشابه این حوزه‌ها، یا مثلاً به طور خاص در مورد ایران می‌توان از حفظ و بالندگی قلمرو فرهنگ ایرانی سخن گفت.

این شیوه‌ی پژوهش در باره‌ی سیاست فرهنگی فوایدی در بر دارد. بدین وسیله می‌توان بر غنا و ژرفای مطالعات بخشی افزود. در عین حال این شیوه دشواریهایی هم در بر دارد. برخی از آنها ناشی از این امر است که می‌توان به شیوه‌های گوناگون کارکردهای سیاست فرهنگی را طبقه‌بندی کرد. بررسی دقیق واقعیتها، از سوی دیگر، نشان می‌دهد که گاهی وقتها دشوار یا حتی ناممکن است که بتوان یک اقدام مشخص را که به وسیله‌ی دولت صورت می‌گیرد به

روشنی وابسته به یک کارکرد معین ساخت. مثلاً سیاست‌هایی که در برخی کشورها و حتی ایران در حوزه سینما یا کتاب انجام می‌گیرد، نشان می‌دهد که کارکردهای «خلافت»، «اشاعه» و «حمایت از یک حوزه سراسری فعالیتها» با همدیگر ارتباط نزدیک و تداخل دارند و به یکدیگر وابسته‌اند. و فراتر از همه اینها باید به کارکرد نظارت و ممیزی نیز توجه داشت که گاه بر همه چیز اثر می‌نهد و به صورت داور نهایی تجلی می‌کند.

فعالیت‌های حوزه سیاست فرهنگی را به گونه‌ای دیگر نیز می‌توان بخش‌بندی کرد و بر اساس نقش بازیگران، یعنی مجریان سیاست فرهنگی به بررسی پرداخت. در فرانسه آمده‌اند و نقش مسئولان مدیریتی مرکزی وزارت فرهنگ، دستگاه‌های بزرگ دولتی مرتبط با فعالیت‌های فرهنگی و دستگاه‌های ایالتی را بررسی کرده‌اند. از این گذشته به نقش مردان و زنانی که در استانها و واحدهای کوچکتر امور فرهنگی را در دست دارند توجه کرده‌اند. حتی کسانی که در سازمانهای غیردولتی فعالیت می‌کنند و همچنین نمایندگان سازمانهای حرفه‌ای از نظر پژوهشگران دور نمانده‌اند و به عنوان بازیگران حوزه سیاست فرهنگی دارای اهمیت هستند. در ایران ولی موضوع پیچیده‌تر است به خصوص که نهاد مذهب میل دارد بر همه امور فرهنگی نظارت کند یا دست کم از طریق کارگزاران مورد اعتماد خود این امور را هدایت کند. در سوی دیگر دولت قرار دارد که هر چند مذهبی است اما به هر حال وظیفه‌ای قانونی هم دارد و فرض بر این است که باید طبق قانون رفتار کند. در وضع کنونی بخش غیردولتی فرهنگی سخت ضعیف است و عامل عمده‌ای در حیات فرهنگی کشور به حساب نمی‌آید. دولت نه تنها در حوزه رادیو و تلویزیون با انحصار مطلق عمل می‌کند، بلکه در حوزه هنرهای نمایشی هم تصمیم‌گیرنده نهایی و مطلق به حساب می‌آید. در بسیاری از زمینه‌ها هم که دولت نقش انحصاری ندارد به نحوی عمل می‌کند که بخش غیردولتی نتواند به عنوان یک عامل مستقل بر حوزه خود تأثیر بگذارد. مثلاً در مورد کتاب به دلایل گوناگون ناشران غیر دولتی وابسته به تصمیمات اقتصادی دولت بوده‌اند مانند بهای کاغذ و... البته در این حوزه نظارت سیاسی نقش عمده‌ای داشته است. دستگاه‌های وابسته به دولت و متأثر از سیاست‌های دولت در ایران گاه به حدی نیرومند هستند که خود مقوله‌ای جداگانه‌اند. هم اکنون دستگاه‌هایی وجود دارند که هر یک فعالیت‌های گسترده‌ای در امتداد فعالیت‌های دولت انجام می‌دهند. با این حال به سبب برخوردار نبودن از یک سیاست منظم اجرایی فرهنگی و ناآشنا بودن با ابزار برنامه‌ریزی و از همه مهمتر تمایل به ایجاد نوعی امیرنشینهای فرهنگی، همین سازمانها اغلب ناهماهنگ و حتی متضاد عمل می‌کنند. به هر حال بررسی نقش کارگزاران سیاست فرهنگی در ایران موضوعی است بس پیچیده که باید در جای خود به آن پرداخت. آنچه مهم است این است که چنین مطالعه‌ای به رفتار نقش آفرینان سیاست فرهنگی توجه دارد. درست است که هر حکومتی

سیاستی را اعلام می‌دارد و به این ترتیب دلبستگیهای خود را به نوعی نگرش فرهنگی نشان می‌دهد اما بین اعلام یک سیاست و اجرای آن فاصله‌ای زیاد وجود دارد. طبیعی است که هر حکومتی با نوع کارگزارانی که انتخاب می‌کند جلوه‌ی عملی سیاست خود را می‌نمایاند. مجریان حکومت اگر در سطح فرهنگی نازلی باشند، یا کسانی باشند که تنها علائق اداری آنان را به سوی فرهنگ بکشاند، یا به سبب تمایل حکومت به نظارت با توجه به این معیار برگزیده شوند یا از همه مهمتر افرادی نباشند که بخواهند در جامعه‌ی فرهنگی نامی از خود به یادگار بگذارند و کمترین ارتباطی با جامعه‌ی فرهنگی نداشته باشند در نتیجه به اشاعه‌ی سیاستهای ناسالم می‌پردازند حتی اگر سیاستهای اعلام شده سیما و چهره‌ای متفاوت عرضه کند. از اینها که بگذریم روابط کارگزاران و مجریان فرهنگی با یکدیگر، میزان تحمل دگراندیشان، انگیزه‌های آنان و جز آن به ما امکان می‌دهد که فرآیند شکل‌گیری فعالیتهای مربوط به سیاست فرهنگی را درک کنیم و ببینیم که این فعالیتها چگونه در عمل به اجرا درمی‌آیند. برای ما در ضمن مهم است که بدانیم یک سیاست فرهنگی و مجریان آن با تضادها، با موانع چگونه مواجه می‌شوند و به جریانهای مختلف فرهنگی تا چه حد میدان می‌دهند.

طبیعی است که اگر سیاست فرهنگی یک کشور بر مبنای فرهنگ و مصلحت ملی آن کشور پایه‌گذاری شود حوزه‌ی عمل گسترده‌تری خواهد داشت تا آن که بر مبنای یک نظام ایدئولوژیک شکل بگیرد. فرهنگ و مصلحت ملی هر کشور حوزه‌ای است گشوده برای پذیرش اندیشه‌های گوناگون. تنها محدودیتی که دارد این است که می‌خواهد موجودیت خود را حفظ کند و این تمایل چیزی است طبیعی برای هر موجود زنده. چنانچه یک موجود زنده نخواهد تمامیت خود را پاس بدارد در آن صورت دیگر سخن راندن از هر سیاستی غیر ضرور می‌نماید. ما تا وقتی صحبت از اتخاذ یک سیاست ملی فرهنگی می‌کنیم که موجود زنده یعنی کشور، بخواهد خود را حفظ کند و برای مقام خود در جهان و در برابر دیگر موجودات زنده شأنی قائل باشد. در حوزه‌ی سیاست فرهنگی نه تنها مهم است که موجود زنده یعنی فرهنگ ملی برای بقا خود دست به کوشش و فعالیت بزند بلکه فراتر از آن باید زمینه‌هایی را فراهم آورد که به بالندگی و رشدش نیز میدان بدهد. اگر موجودی فقط بخواهد خود را حفظ کند و به رشد و توسعه‌ی خود بی‌توجه بماند امکان دارد که به علت نیرومند شدن دیگران حتی توانایی نگاهداری خود را هم از دست بدهد. البته یک موجود بالنده باید بتواند از تجربه‌ها و دستاوردهای دیگر موجودات بهره بگیرد و آنها را به سود خود به جریان بیندازد و در حوزه‌ی فرهنگی خود، آن تجربه‌ها و اندیشه‌ها و دستاوردها را به کار بگیرد و با بازاندیشی حتی بر غنا و ژرفای آنها بیفزاید. این جریان پیچیده در برابر هر سیاست فرهنگی پویایی، یعنی در برابر هر فرهنگ ملی اندیشنده‌ای قرار دارد و به ویژه در جهان کنونی نمی‌توان از آن روی گرداند.

برعکس کسانی که فرهنگ ملی را نادیده می‌گیرند و تصور می‌کنند که فرهنگ ملی افق تنگی به بار می‌آورد اغلب گرفتار تخیلات جهان وطنی می‌شوند که به اضمحلال واحد ملی می‌انجامد یعنی به امحاء خودشان. یا به خیال آن که به دانش حتمی و قطعی دست یافته‌اند پوششی ایدئولوژیک برمی‌گزینند که در نهایت تاریک‌اندیشی می‌آفریند و قدرت عمل را از آنان سلب می‌کند یا دوری‌گزینی از واقعیتها را به صورت بخشی تفکیک ناپذیر از حیات آنان درمی‌آورد. ایدئولوژی یعنی شعور کاذب. یعنی نظام بسته‌ی ازپیش‌اندیشیده‌ای که نیاز به آزمون و خطا ندارد. از همه‌ی حقیقتها از پیش آگاه است و راه‌حلا و جستجوهای تازه را نمی‌پذیرد. هر تردید و انتقادی را ضربه‌ای به کل پیکره‌ی خود می‌داند و آن را عملی دشمنانه تلقی می‌کند. به همین سبب هنگامی که نظام سیاست فرهنگی کشوری بر پایه‌ی نظام بسته‌ی ایدئولوژیک شکل می‌گیرد خودبه‌خود از واقعیت می‌گریزد و پندارهای خود را به جای واقعیت می‌نشانند. چنین روشی می‌تواند از نظر روانی به حد خطرناکی برسد و حتی به بهای موجودیت کل نظام تمام شود و هستی یک فرهنگ و تمدن را به نیستی بکشاند. ایدئولوژی در عین حال می‌تواند پوششی ظاهری بشود برای یک سیاست ملی. در این صورت ایدئولوژی نقشی متفاوت از آن‌چه آمد بازی می‌کند. با این حال به سبب خصیلت بسنه‌بودن خود همچنان زیانبار و گمراه کننده عمل خواهد کرد و هر چند از حفظ پیکره‌ی اصلی خود غفلت نخواهد کرد اما به ناچار شکوفایی و آفرینندگی آن را در معرض آسیب‌پذیری قرار خواهد داد. (برای مثال نگاه شود به نمونه‌ی شوروی)

برای آن که بتوانیم تجزیه و تحلیل درستی از سیاستها، برنامه‌ها و طرحهای فرهنگی یک حکومت به دست بدهیم باید قادر باشیم معنا و مفهوم اقدامهای حکومتی را روشن گردانیم. باید ببینیم هدفهای کلی یک حکومت چیست و برای دست یافتن به این هدفهای کلی به تعیین چه هدفهای مشخصی می‌پردازد و با توجه به این دو جنبه ببینیم مشی و شیوه‌ی رفتاری حکومت برای تحقق این هدفهای مشخص و موردی چگونه تنظیم می‌شود و به چه صورت تجلی می‌یابد. بنابراین ما در این جا با دو نوع هدفگذاری مواجه هستیم: هدفهای درازمدت و هدفهای میان مدت.

در نگاه نخست به نظر می‌رسد که اگر مسئولان سیاست فرهنگی با دقت تمام اقدامهای خود را برنامه‌ریزی کنند و نیتهای خود را به نحوی روشن و دقیق بر زبان برانند آن گاه می‌توان به آسانی به بازسازی هدفهای درازمدت و میان‌مدت دست زد. اما در عمل چنین نیست و نمی‌توان به آسانی ارتباط منطقی و منظمی میان هدفهای درازمدت و میان‌مدت برقرار ساخت. در بسیاری موارد هدفهای میان‌مدت بازتاب هدفهای درازمدت نیستند یا اصولاً بر اساس آنها

طراحی نشده‌اند. به بیان دیگر طرحهای اجرایی که می‌باید بازتاب هدفهای میان‌مدت باشند به ندرت بر اساس ارتباط منطقی میان هدفهای میان‌مدت با درازمدت تنظیم می‌شود یا به اجرا درمی‌آیند. از این گذشته دستگاههای اداری و سازمانهای مسئول سیاست فرهنگی دلبستگی چندانی به این گونه کارهای دشوار ندارند و نمی‌توانند با هدفگیریهایی کارشناسی کار خود را سامان بدهند. معمولاً دستگاههای مسئول که به کار سیاست فرهنگی می‌پردازند اول سعی می‌کنند که هدفها و اصول خود را با بیانی انتزاعی و عالی که اغلب هم شعارگونه است اعلام دارند و توجه همگان را به سوی این هدفها و غایتهای متعالی جلب کنند اما بعد و در عمل روی می‌آورند به برشمردن اقدامها و فعالیتهای فرهنگی موردنظر خود که معلوم نیست الزاماً تجلی آن هدفهای انتزاعی و عالی باشد. در چنین حالتی کار پژوهشگر سیاست فرهنگی سخت و دشوار می‌گردد. او باید نخست نیتها و غایتهای برنامه‌ها و طرحها را تفسیر کند تا از این راه به منظور مسئولان فرهنگی پی ببرد و بر این اساس دست بزند به بازسازی هدفهای میان‌مدت که منطقیاً باید حاصل جمع این برنامه‌ها و طرحها باشد و سرانجام بر پایه‌ی این بازسازی هدفهای میان‌مدت دست بزند به ایجاد ارتباط میان این هدفها با هدفهای متعالی درازمدت. اگر همه‌ی کارها درست سروسامان یافته باشد می‌توان از راه طرحها و برنامه‌ها و اقدامهای مسئولان به چنین روشی توسل جست ولی اغلب نه تنها برنامه و طرحهای اجرایی با هم هماهنگی ندارند بلکه بازسازی هدفهای میان‌مدت نیز کار آسانی نیست چه برسد به آن که بخواهیم ارتباطی منطقی میان هدفهای میانی و هدفهای دورنگرانه برقرار سازیم. در کشورهایی که سیاست‌گذاری فرهنگی دستخوش پراکندگی است بی‌تردید سختیها و دشواریها دوچندان می‌گردد.^۱

مرداد ۱۳۷۰



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱. کسانی که علاقه دارند با پیشینه‌ی این بحثها در ایران نیز آشنایی بیابند می‌توانند در ضمن به شماره‌ی ۱۵ مجله‌ی فرهنگ و زندگی که مستقیماً زیر نظر من فراهم آمد رجوع کنند. همچنین می‌توانند به مجموعه‌ی درسهای من در دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه تهران از سال ۱۳۵۲ مراجعه کنند که برای نخستین بار در ایران زیر عنوان سیاست فرهنگی، برنامه‌ریزی فرهنگی ایراد شد. یا به درسهایی که در دانشگاه فارابی داده‌ام زیر نام دولت و فرهنگ، برنامه‌ریزی فرهنگی و... از این گذشته می‌توانند تحقیقات و انتشارات زیادی را مطالعه کنند که در شورای عالی فرهنگ و هنر یا در دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی فرهنگی و در مرکز اسناد فرهنگی آسیا برای یونسکو زیر نظر من در باره‌ی این مباحث به فارسی و انگلیسی و فرانسه انتشار یافته است. ضمناً در نگارش مطلب حاضر در بعضی جاها از منبع زیر بهره گرفته‌ام که به آن هم می‌توان نگاه انداخت: